

## «عبدالله ناظمی» از نگاه مجله فردوسی



قدیما وقتی دوست داشتی کسی را ببینی و اون خودشو قایم می کرد و آفتابی نمی شد می گفتن باید رونما بهش بدین تا ببینیش..... دوستی که نه، ارادت مندی ما و عبدالله خان ناظمی هم همین جور شده که می بینین. عبدالله ناظمی را اگر تمام ایرانیان نه، اما بی گمان تمام دست اندرکاران هنر و جامعه ی هنری ساکن وطن و دیگر مهاجران این چند دهه ی پرفراز و فرود خارج از ایران به خوبی می شناسند.

کافی است هم سن و سال های من، نخستین روزهای «باله پارس» را از تلویزیون ملی ایران و آن جوان ۲۵ ساله را به عنوان نخستین بنیان گذار باله در آن بالا دست های تاریخ ۳۵-۴۰ سال گذشته مان به یاد بیآورند و به احترام آن جوان نوجو، نوگرا و سنت شکن، کلاه از سر بگیرند. این هنرمند بی آزار و بسیار افتاده و گاه یک دنده، توفنده و بی قرار نخستین بنیان گذار باله ی ملی در ایران، در آن سال های فتنه و آشوب و از خود بی گانه شدن ها و از خویشستن بریدن ها، ۲۵ سالی است که در آمریکا زندگی می کند. نیمی آمریکایی و نیمی ایرانی شده است و به عشق سرزمین اش، آن هنر افتخار آمیز ملی و رقص های فولکلوریک ایرانی را در آن دیار به راه انداخته است.

بی گمان هزاران چشم و گوش در این چارک قرن توفنده، او را پاییده اند، او راستوده اند و همین تعداد نیز افسوس خورده اند که این کارشناس خلاق و آگاه باله و رقص های ملی ما چرا ۵۰ سال تجربه ی بی مانند و تکرار نشدنی اش را در اختیار فرزندان این سرزمین نمی گذارد؟ چرا دانش جویان هنر ما از آموزه های این استاد سخت کوش و آهنین استفاده

نمی کنند؟ چرا به جای وطن در کشورهای بیگانه باید تجربه های گران قدرش را در اختیار دیگران قرار دهد؟

عبدالله ناظمی هم مانند بسیاری دیگر از ایرانیان آزاده، کارشناس و تحصیل کرده چون چوب نامهربانی ها، تعصب ها، واپس نگری ها و تعطیلی هنرش را در سرزمین اش خورد؛ اول: چون عاشق هنرش بود دوم: چون کارشناس زیباترین حرکات موزون بود، سوم: چون هنرش دولتی نبود. چهارم: چون هنر باله و رقص های فولکلوریک را نمی توانست در چارچوب تمایلات شخصی ویا عناصر ایدیولوژیک حبس کند، پنجم: زبان باله در ایران هنوز جا نیفتاده بود و دست آخر چون مانند ما روزنامه نگارها پوست کلفت نبود، ترجیح داد همراه سیل خروشان مهاجران سال های آغازین انقلاب مانند مرغان مهاجر به دیاری دیگر پر بکشد که بتواند در پناه آزادی مدنی و حقوق شهروندی به هنرش بپردازد و هیچ کس نیز او را آزار ندهد. عبدالله را از همان روزهای اول سکونت اش در آمریکا و شهر لاس آنجلس به خوبی شناختند و او را فهمیدند. او در سال ۱۹۹۴ نخستین و تنها مدرسه، کالج و کلاس درس اختصاصی رادپوشش «موسسه باله پارس» در بین چشمان حیرت زده آمریکاییان بومی و مهاجران تازه وارد ایرانی تاسیس کرد.

از آغازین روزهای نمایش هنری اش در لاس آنجلس، به ویژه از آن روزی که به رقص های فولکلوریک ایرانی پرداخت و باله ی ایرانی را با رنگ آمیزی های راز آلود لباس ها، حرکات ریتمیک و موزون بالرین ها، همراه با رقص های محلی که با الهام از پیام های رنگارنگ طبیعت بر روی صحنه آورد، خیلی ها دانستند که عبدالله ناظمی حرف های بسیاری برای گفتن دارد. به اطرافتان با دقت نگاه کنید. دیگر از آن رنگ های زیبا، پند آمیز، حکمت آموز و شادی بخش زرد، سبز، سرخ، آبی، بنفش، صورتی، نارنجی و سفید نه در لباس، نه در ساختمان، نه در اداره، نه در شهر، نه در روستا، نه در ایلی، نه در قبیله، نه در اندرونی و نه در بیرون خانه خبری نیست. انگاری طبیعت نیز به زاری حال مان به سیاهی، تاریکی، اندوه و ماتم نشسته و سیاه پوشیده است.

رشته ی کلام را به دست عبدالله ناظمی بدهیم و از زبان خودش بشنویم و ببخوانیم که از سفر سوم هنری خود به تاجیکستان چه چیزی برای ما هدیه آورده است:

بسیار با خودم جنگیدم که از خودم چیزی ننویسم و مانند خیلی های دیگر در جلوی دوربین از خودم ستایش نکنم. اما کلام خرد و وزانه ی یار دیرینه ام (محمد کرمی - سردبیر مجله ی فردوسی) را که همیشه به من می گفت: «عبدالله من و هزاران نفر از نسل من، تو را می شناسند اما سهم نسل بعدی که اینک به نسل دوم مشهورند و نسل جوان تر که نسل سوم نامیده می شوند چیست؟ و چه گونه باید از تو و کارهایت آگاه شوند؟ از چه جایی باید شروع کنی. تا دیر نشده بجنب، امروز من و مجله ی فردوسی هستیم، اگر فردا نبودیم انتظار داری چه کسی تو را بفهمد و...» منطق اش را پذیرفتم و دست به این کار زدم.

### عبدالله ناظمی از نگاه

عبدالله ناظمی زندگی نامه ام را خودم می نویسم، چون با مهربی که دوستان به من می ورزند از آن چه هست افزون نوشته نشود. نام عبدالله ناظمی است، زادگاه من تهران - خیابان مولوی بازارچه ی نایب السلطنه، همان جایی که بستنی اکبر مشتی بود. بعدها خانه ی پدری به خیابان عین الدوله جابه جا شد و تا ۴۰ ساله گی در آن جا بودم. زاد روزم مهر ماه ۱۳۱۶ است. ۲۱ مهر ماه، روزی که با هیچ یک از روز های هستی فرق نداشت.



دوران دبستان در ذهنم هم چون نگاهی است از پشت شیشه ی بخار گرفته ی پنجره ای - اما در مدرسه ی ادب خاطره خشونت ناظم مدرسه که به خیالش با ترکه در میان ما به دنبال انضباط می گشت، آن را بیاد دارم، اما چهره اش در ذهنم محو شده است.

در دبستان ناصر خسرو و کوچی روحی در خیابان عین الدوله در میان بچه ها جوشش زیبای زندگی سرشار بود و از میان آنان مردان خوبی بر خاسته اند.

بعد ها از دانشکده هنر های زیبا رشته ی مجسمه سازی لیسانس گرفتم، اما در پی این کار ترقم و مجسمه ساز نشدم.

در همه ی سال ها خانواده از آن چه می گذشت بی خبر بودند، چون هر کاری می کردم از نظر آنان اشتباه و حرام و ممنوع بود. پنهانی نقاشی کردم - ساز زدم و رقصیدم... کمتر از ۱۸ سال داشتم که هنر باله را در یافتم و تا به حال زندگی و حرکت را در آن جست و جوی کنم. این یکی رازی پنهان بود بین من و خانواده ام که آن ها تا سال های دور بعدی آگاه نشدند. استادانم از آمریکا و اروپا که تنی چند از آنان استاد استاد بودند و من بسیار از آن ها بهره مند شدم و بعدها آموخته هایم را در آمریکا و کشورهای اروپا بی دنبال کردم و هم چنان آموختم و آموختم.

در پایان سال دوم هنر جویی ام با یک اتفاق ساده معلمی باله را آغاز کردم که تا کنون بیش از ۵۰ سال ادامه دارد. آن اتفاق، اعتراض و ناخشنودی بانوی معلمی بود که از کلاسش ناراحت بود. آن روز به جای او درس دادم

و بعدها... سال ها در این جاها درس داده ام: در ایران، اسپانیا، آمریکا، کانادا کلاس های باله ی ملی پارس، دانشکده هنر های زیبا (دانشگاه تهران)، دانشکده هنر های در آما تیک، مدارس عالی و هنرستان های آن زمان و در ۲۵ سال گذشته در آمریکا و اروپا و برخی از کشور های تازه به استقلال رسیده شوروی سابق به آموزش و تدریس مشغول بوده ام. در جوانی و در سن ۳۰ ساله گی به فکر افتادم که



شاگردان مشهوری مانند جواهر لعل نهرو، ملکه الیزابت (انگلستان) - ملکه فایولا (بلژیک) - ژنرال دوگل، ملک حسین، ملک عبدالله و بسیاری دیگر از چهره های نامی جهان اجرای برنامه های مرا به صورت زنده دیده اند.

ده سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۴ نخستین و تنها هنر سرای ایرانی در خارج از کشور را در لوس آنجلس ساخته و کار کرده ام.

مجریان باله ی ملی پارس در لوس آنجلس، آمریکایی هستند و شاخه ی دیگر گروه در ونکوور کانادا همه ایرانی می باشند.

شاگردانم آموخته اند که سرفراز، تن درست و دور از هرگونه نابه سامانی روحی، روانی و اعتیاد این هنر را بیاموزند. تعداد دانشجویان من از صدها نفر هم فراتر تر رفته است. پس از ۲۱ سال درس دادن در ایران با آن چه که پس انداز کرده بودم توانستم مدرسه ی باله ای در محدوده میدان ونک و در خیابان ملاصدرا تأسیس کنم. اما با متوقف شدن کارم در سال ۱۳۵۷ (و در نخستین سال انقلاب) آن را هم از دست دادم. آن مدرسه همانند وطن کوچکی در یاد و خاطر من جای ویژه ای دارد که از دست دادن آن دلم را سوزاند.

در ایران ساخته شد. برای آشنایی آنتونی کوپین با رقص های ایرانی، به او نیز رقص آموخته ام. کار در فیلم را دوست نداشته ام چون حرف نخست فیلم نامه یا پایان ادیت فیلم یکسان نیست و من دوست نداشتم به خاطر دستمزد از موضوع فیلم آگاهی نداشته باشم.

تاریخ رقص ایران را نوشته ام. برای این کار سال ها از وقتم را گذاشتم. این کار ماندنی ۲۰ سال به درازا کشید.

سه سال است که در کشور های همسایه ی ایران رقص های فولکلوریک را پژوهش می کنم. در سه بار سفرم به تاجیکستان دو بخش از ۵ بخش باله ی مولانا را برای آن ها ساخته ام تا بقیه اش در سفرهای دیگر آماده شود.

بیش از ۲۵ سال است که ناخواسته در لوس آنجلس به زندگی هنری ام می پردازم. بسیاری از ایالت های آمریکا، شهرهای اروپا، کانادا، استرالیا، تاجیکستان و... شاهد اجرای باله های ایرانی و رقص های ملی ما بوده اند، که باله ی ملی پارس آن ها را به اجرا در آورده است.

سال ها روی صحنه زیر نور پرژکتورها برای همه کس و همه سن برنامه اجرا کرده ام. هم چنین تما

باله ی ملی جواب گوی این بخش از هنر ما خواهد شد. پس با این نگاه باله ی ملی پارس را برپا کردم تا بتوانم کارهای ملی بسازم که ساختم. در ایران و بخشی در آمریکا. بیش از ۵۰ باله ی بلند مدت که از موسیقی - داستان - ادبیات - پوشاک و فرم رقص های ملی بهره گرفته است و ساخته ام مانند: شیخ صنعان (عطارد) - مرد پارسا (قصه ای از سعدی) بخشی از منظومه ی خسرو شیرین - بر صیغای عابد - چوپان دروغ گو - و چند باله از سروده های حافظ و... هم چنین کارهای کلاسیک و مدرن را طراحی و اجرا کرده ام.

سال ها است که رقص های ملی و قومی و محلی ایران را (که جای پای فرهنگ ژرف اقوام ایرانی در تاریخ ما است) پژوهش می کنم. گردآوری می کنم. می آموزم. و درس می دهم. این سال ها از ۵۰ سال نیز افزون است. برای تلویزیون ملی ایران پیش از انقلاب بیش از ۲۴۰ برنامه کارگردانی کرده یا ساخته ام.

برای سه فیلم سینمایی رقص های طراحی و تنظیم کرده ام. فیلم حسن کچل و فیلم باباشمل (کارگردان علی حاتمی) و برای فیلمی به نام کاروان که آنتونی کوپین نقش نخست را اجرا می کرد و بخشی از آن

اکنون از هنر و هنرمندان مستند می‌سازم - به سفر می‌روم - پژوهش می‌کنم. می‌نویسم و این که بنی آدم اعضای یک دیگر هستند را در حرکات جهان می‌بینم و کارهای نمایشی ام را اجرا می‌کنم و این موضوع به من انرژی می‌دهد.

چند روز پیش از مرز ۷۰ ساله‌گی گذشتم آن هم بدون آن که جسم مرا رنگ گذاشته باشد. آرزو داشتم همه‌ی جوان‌ها را می‌دیدم و به آن‌ها می‌گفتم جوانی خود را پس انداز کنید. امیدوار، سرفراز، به دور از اعتیاد ذهنی و جسمی زیست کنید که جهان سرشار از زیبایی‌ها است.

از هیاهو و جنجال‌های مرسوم تبلیغاتی، به ویژه تلویزیون‌های ایرانی خارج از کشور به دور بوده‌ام و هرگز نخواست‌ام بنیان هنر را بر پایه‌ی تبلیغات دروغین و مادی استوار کنم. اگر اندیشه خرد ورزانه و ملی‌گرای مجله‌ی فردوسی نبود، هرگز همین چند خط را نیز راجع به خودم نمی‌نوشتم.

## اشاره

عبدالله ناظمی همان گونه که خود اشاره کرد برای آموزش، نمایش و گسترش فرهنگ رقص‌های محلی و باله‌ی ایران به سرزمین‌های مختلفی سفر کرده است. به تازه‌گی و در یک سفر فرهنگی به گفت و گو با مسئولین هنر در کشور تاجیکستان درباره‌ی پرایی بنیاد فرهنگی ناظمی (افزون بر شهرهای لوس آنجلس در آمریکا و ونکوور در کانادا) نشست است تادر شهر دوشنبه نیز شاخه‌ای از کارهای فرهنگی بنیاد یاد شده را تأسیس کند. آخرین سفر فرهنگی و هنری استاد به کشور تاجیکستان در ماه سپتامبر بوده است که از ایشان خواسته‌اند با امکاناتی ساختمانی، نمایشی، مالی و علمی نزدیک به رایگان و استفاده از سیل علاقه‌مندان باله به آموزش جوانان علاقه‌مند به این هنر بپردازد. گزارشی که در پی می‌آید و گفته‌های عبدالله ناظمی از این سفر می‌باشد که به درخواست مجله‌ی فردوسی آماده شده و به صورت سفرنامه‌ای گزارشی از دیدنی‌های شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان تقدیم علاقه‌مندان می‌شود.

## تاجیکستان امروز

در هوای خوش شهر یوردر پارک بزرگ رودکی شاعر بزرگ ایرانی قرن چهارم و در شهر دوشنبه در برابر مجسمه‌ی بزرگ استاد رودکی ایستاده‌ام - به یاد آمد که سروده است.

هر که ناموخت از گذشت روزگار

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

استاد از آن بلندی جهان را می‌نگریست و من در پایین تندیس در اندیشه‌ی کار روزگار بودم. از او پرسیدم:

این شلم شور باست نامش روزگار؟

کسی تواند بشا شد او آموزگار

دلم می‌خواست استاد سخن می‌گفت یا دست کم از آن چه در تاجیکستان گذشته بود مرا آگاه می‌ساخت. تاکنون چنین بوده است که برخی از تاریخ‌نویسان در دام حکومتیان؛ ملاحظه‌کاران، رفیق بازان، متعصبان و زرداران اسیر می‌شوند و ابری در برابر خورشید واقعیت‌ها پدید می‌آید.

در گزارش از سرزمینی کهن سال که دوباره ۱۷ ساله‌گی استقلالش را جشن گرفته‌اند، به جای آن که کتاب‌های گردش‌گران را ورق بزنیم و یا به شیوه‌ی امروزی به وب‌سایت تاجیکستان که معمولاً شسته و رفته است و ملاحظاتی سیاسی، تجاری، تبلیغاتی و احساسی در آن حکم می‌راند، به جای همه‌ی این‌ها، داستان را از زبان خود مردم تاجیکستان بشنویم آن‌ها که شاهد روی دادها بودند و خود در ماجراها، ماجرا ساز، مانند یک وکیل جوان، کارمند رادیو، طراح و استاد رقص، حسن آقا صاحب آپارتمانی که اجاره کرده بودم، دانشجوی رشته‌ی جامعه‌شناسی، هنرمند پر آوازه و آهنگ ساز، مرد دهقانی که انگور باغش را به بازار آورده بود، راننده تاکسی و سرانجام آن چه در سه بار سفرم به تاجیکستان به چشم دیده‌ام. این شد گزارشی از تاجیکستان فقط برای مجله‌ی فردوسی...

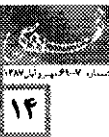
## هنر

مردم تاجیکستان شیفته‌ی هنراند و دولت این کشور نیز به آن علاقه‌مند موسیقی بومی و نواختن سازهای محلی هم چنان گوش شنونده را نوازش می‌دهد.

در شهرهای تاجیکستان رقص‌های محلی خود را نگهداری کرده و به اجرا در می‌آورند. گوناگونی آن را در فرم‌ها، پوشاک و ریتم موسیقی نمایان می‌سازند. در هر جشن و روی داد فرهنگی گروه دختران و زنان



تندیس رودکی در ساختمانی به همین نام در شهر دوشنبه



و جوانان حضور دارند و با پوشاک رنگارنگ خود چون رنگین کمانی هنر نمایی می کنند.

در شهر دو شنبه پایتخت تاجیکستان از ۴ گروه رقص دیدن کردم. گروه (۱) رقص اپرا که تنی چند بیش نمانده بودند و از آن همه جوش و خروش و هنر نمایی قبل از استقلال کشور اندکی به جای مانده بود. در برابر آن در کلاس های رقص (باله - و یا رقص های ملی) مدرسه ای هنری وجود دارد که خردسالان و نوجوانان آموزش می گیرند. نام آن مدرسه ملکه سایرووا است. ستاره ای از باله که در نوجوانی به سبب بیماری تنفسی در گذشته است. او بالرین و ستاره رقص در تاجیکستان بود و برای شخصیت های پر آوازه زمانه اش هنر نمایی کرده است از جمله دعوت جان کندی رییس جمهور آمریکا را پذیرفته بود. اجراهای او در چند فیلم ثبت شده است.

این مدرسه بنایی قدیمی داشت که امسال باز سازی کرده بودند و آموزگاران رقص و موسیقی جسم و جان کودکان و نوجوانان را در آن جا پرورش می دادند

گروه (۲) با نام گروه رقص زیبا که مجریان آن بانوان با سابقه در هنر رقص ملی هستند. مدیر و استاد آن گروه خانم نگین اکو پاوات است. در این جا تنی چند از بانوان این گروه را نام می برم: منزور آجیب اووا - زیبا نظیر اووا - نگین یحیا نووا - زولفیا رخمانووا - زرینه محمود اووا - زولفیا رجب اووا - لطافت یوسف اووا - جمیله عبدال اووا. این بانوان رقص های ملی تاجیک را با لطافت، توانایی و بسیار زیبا اجرا می کنند.

گروه (۳) از رقص های ملی به نام گروه رقص لاله که استاد آنان خانم شرافت است که خود

از هنرمندان ملی کشور است. این بانو به نوجوانان هنر ملی رقص را می آموزد و خود از ستاره های رقص در صحنه ها بوده است. همسر او حبیب اله عبدالرزاق است. هنرمند تاتر - سینما و کارگردان مشهور تاجیکستان. عبدالرزاق در سریالی که در ایران و تاجیکستان تهیه شده و از تلویزیون در ایران پخش شده است شرکت داشته. چهره این هنرمند، شباهت زیادی به انتونی کوئین دارد.

گروه (۴) گروه رقص جهان آرا. استاد جوان این گروه دلارام ستار اووا که خود مجری توانایی در رقص های بومی تاجیکستان است. گروه او نزدیک به پانزده جوان و نوجوان دارد. در سفرم به شهر دوشنبه بنا به علاقه مندی آنان دو بخش از باله ی غوغا کنیم را که با سروده های مولانا است برای گروه طراحی کردم که در آینده بخش دیگری که آماده شده به نمایش در خواهد آمد. این هنرمندان جوان هنگامی که کار جدیدی را آغاز می کنند، سراپا شوق می شوند.

### موسیقی ملی

در تاجیکستان موسیقی ملی مانند بسیاری دیگر از کشورهای رفته های گوناگون دارد. موسیقی ملی این کشور سرشار از سروده های شاعران بزرگ ایرانی چون رودکی - خیام - حافظ - مولانا - سعدی - جامی و دیگران است. سازهای ملی آنان هم چون دو تار - دایره های متوسط با صدای زیر - سازهای زهی دیگر و دو ساز که برای تماشاگر جالب به نظر می رسد. یکی (زنورک) که صدای شوخ دارد و دیگر کرنا و باوق های بلند به بلندی دو متر که صدای باس با اجرای یکی دو نت است. این همان سازی است که در ایران گذشته هنگام فرار سیدن نورو می نواختند که تقاره همراه آن نواخته می شد. هنرمندان تاجیک و ویولون را به جای این که مانند دیگر هنرمندان ویولونیست جهان به زیر چانه ی خود بگذارند، آن را به شیوه ی کمانچه ی ایرانی روی زانو می گذارند و می نوازند.

### ارکستر سمفونیک

با استقلال کشور تاجیکستان (۱۷ سال پیش) رشته ی بسیاری از کارهای کشوری در هم ریخت و جنگ و کشتار داخلی به آن ناه سامانی ها دامن زد اما خوش بختانه دولت و مردم بیدار شده اند و سرگرم جبران آن قتل عام ها هستند. اما هنوز توان کافی برای یک ارکستر قوی ندارند. هر چند ارکستر سمفونیک با هنر جوان بسیار جوان بر پا شده است اما برای به گل نشستن این غنچه زمان می خواهد. کمی ها و کاستی ها در این باره هنرمندان کلاسیک را آزار می دهد. استاد موسیقی، آهنگ ساز و نوازنده ی پیانو (طالب شهیدی) که لقب هنرمند ملی با نام او همراه است می گفت دو نفر (چلو نواز) بزرگ داشتیم یکی کشور را ترک کرده، دیگری در بیمارستان باند داشتن پول کافی برای زندگی با تنهایی و بیماری دست و پنجه نرم می کند. استاد شهیدی گفت قطعه ای نوشته ام و نیاز به این نوازنده ها دارم، اما افسوس که برای اجرای این کار مجبورم به مسکو بروم.

...ادامه دارد

